

چیزی نیست

به قلب من بجز خون دل بیمار چیزی نیست

به چشم من بجز اشک دل افکار چیزی نیست

چه میپرسی ز آه و ناله های دل

مرا در دل بجز از حسرت و ادبار چیزی نیست

کمال زندگانی فهم و ادراک میخواهد

به فرق من بجز دود دل آن یار چیزی نیست

نگر در کابل باستان بیاد آن جهان آرا

کنون جز مردم آواره و نادار چیزی نیست

روانم سوخت و قلبم خون چکان از نامرادیها

به گوشم جز صدای مادر داغدار چیزی نیست

نرفت از ترس و از غربت شاگرد دبستانش

درون مدرسه جز انتحاری خدمت اغیار چیزی نیست

زمستان رفت فصل گریه ایتم و محرومان

بهار آمد بدامان میوه فرخار چیزی نیست

ز هر سو آتش و دود تن لرزان میبینم

طیب این دل بیمار درین دوار چیزی نیست

قلم بشکست و کاغذ پاره شد از لغزش افکار

بجای شعرخوش الهام غمنامه دلدار چیزی نیست

طمتع از نعم بر بسته رخت از حریم ما

بهر سو بنگری جولانگه اغیار چیزی نیست

ز کابل تا فراه رهروان بسیار میبینم

بجز آوارگان در دشت و کوهسار چیزی نیست

ز چرس و پودر ما عاید سرشار می آید
بزیر پل بجز از مردم بیمار چیزی نیست
یکی در قصرها خفته یکی در خیمه ها گفته
مبارک باد قصر بر تو بر ایم نار چیزی نیست
گرام الکاتبین بنوشته تقدیرم چنین باشد
بجای لقمه نانی تنم بر دار چیزی نیست
کچالو بر سر سفره ندیدم در همه عمرم
طعام آنقدر دانم که با مقدار چیزی نیست
کباب دل به صد آتش بریان شد میدانم
درین آشفته بازار بجز اظهار چیزی نیست
ندیدم دسته گل را دهد گلرخ بدست یار
گل گلرخ به جز از دسته خار چیزی نیست
کجا شد مردم دنیا که از همت سخن میگفت
بجای عزت و حرمت تناب دار چیزی نیست
سخن بسیار دارم ز حال دل شیدا
" نهان" دیدم که قلب شان بی انوار چیزی نیست

محمد آصف نهان سدنی استرالیا

11/01/2013